

بازدارنده‌ها و تسهیل‌کننده‌های

اقتصادی- اجتماعی طلاق

علی محمد قدسی *

اسماعیل بلالی **

سعید عیسی زاده ***

چکیده

در این مقاله، براساس رویکردهای نظری، برخی از بازدارنده‌ها و تسهیل‌کننده‌های اقتصادی- اجتماعی مؤثر بر کاهش یا افزایش احتمال وقوع طلاق مطالعه شده‌اند. در این نوشتار به نقش برخی عوامل زمینه‌ای همچون شهرنشینی، سن زوجین در هنگام ازدواج و زمینه‌ی قومی به عنوان عوامل اجتماعی اشاره شده است. از میان عوامل اقتصادی مؤثر بر طلاق نیز به نقش حمایت اقتصادی والدین، استقلال مالی زن و به تأثیر اشتغال از منظر دیدگاه اقتصادی بکر و از میان عوامل اجتماعی به نقش الگوگیری از دیگران و در بحث بازدارنده‌های طلاق به تعلقات دینی، تعلقات خانوادگی (تعداد فرزندان) و الزام به نقش‌های سنتی پرداخته شده است.

واژگان کلیدی

طلاق، استقلال مالی، عرفی شدن، دینداری، تعلقات خانوادگی، یادگیری اجتماعی، دیدگاه بکر.

*- استادیار گروه علوم اجتماعی دانشگاه بوعلی سینا همدان mamghodsi@yahoo.com

** - استادیار گروه علوم اجتماعی دانشگاه بوعلی سینا همدان balali_e@yahoo.com

*** - استادیار گروه اقتصاد دانشگاه بوعلی سینا همدان saeed_isazadeh@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۹۰/۳/۲۵ تاریخ تصویب: ۹۰/۹/۵

مقدمه

طلاق، جزء مسائلی است که به استناد شواهد و آمار روند رو به رشدی را طی می‌کند (ر.ک. امیرخسروی، ۱۳۸۰؛ دل رحم، ۱۳۷۹؛ علیزاده، ۱۳۸۵ و احمدی موحد ۱۳۸۷). هیچ ازدواجی به قصد طلاق و جدایی صورت نمی‌گیرد. همه زوجین به رابطه‌ای پایدار و منجر به خوشبختی می‌اندیشند؛ اما در بسیاری از موارد این انتظار مطابق با واقعیت نیست. طلاق هر چند که به عنوان واقعه‌ای در نظر گرفته می‌شود که در نگاه اول بین یک زوج روی می‌دهد اما پدیده‌ای است اجتماعی که ریشه در بستر جامعه دارد. جامعه و ساختارهای آن همراه با فرآیندهایی که در آن در جریان هستند، این پدیده اجتماعی را شکل می‌دهند. معرف این پدیده اجتماعی نرخ‌هایی است که منعکس‌کننده اوضاعی است که در جوامع در جریان است. نرخ‌های اجتماعی طلاق بیانگر نبض جامعه و چگونگی فرآیندهای درون جامعه است. افزایش نرخ طلاق به مثابه شدید بودن نبض جامعه است که نیاز به بررسی پاتولوژیک دارد تا عوامل بازدارنده و نیز تسهیل‌کننده آن شناخته شوند. عوامل متعددی در شکست یک رابطه زناشویی مؤثرند و هر کدام از اندیشمندان از زوایای متفاوتی به این اختتام رابطه پرداخته‌اند. برخی عوامل باعث تسریع در اختتام رابطه می‌شوند، اما شرایط دیگری نیز وجود دارند که به عنوان مانع و بازدارنده طلاق عمل می‌کنند. تعلقات و عضویت‌های متعدد افراد از این نوعند. تعلقات و عضویت‌های اجتماعی، افراد را از خلأ بیرون می‌آورند و

به مانند گره به بدنه‌های جامعه پیوند می‌دهند. از جمله این گره‌ها که وجود آنها موجب پیوند بیشتر به جامعه می‌شود علقه فرزند (بهرامی، ۱۳۸۶؛ رضایی، ۱۳۸۶ و ملتفت، ۱۳۸۱) و نیز حضور در اجتماعات و مجامعی است که عضویت در آنها مشوق و محرک استحکام رابطه زناشویی است.

این مقاله درصدد شناسایی برخی از عوامل بازدارنده طلاق است و نیز اینکه چه عواملی باعث تسهیل در روند طلاق می‌شوند. بخشی از عوامل طلاق جنبه‌ای اقتصادی و بخشی دیگر جنبه‌ای اجتماعی دارند. رویکردهای نظری اقتصادی سعی دارند تا از نگاه متغیرهای اقتصادی نظیر استقلال اقتصادی زن به واسطه حضور وی در بازار کار و اشتغال رسمی و نیز حمایت‌ها و پشتوانه‌های مالی که زنان قبل از طلاق بدان‌ها امید دارند، به قضیه طلاق نگاه کنند. استقلال اقتصادی زن و از این رو تأمین مالی او از چند منظر می‌تواند با طلاق در ارتباط باشد (مهدی‌خانی، ۱۳۸۳). از منظر نخست، تحولات اجتماعی که زمینه مشارکت زنان در بازار کار را فراهم کرده است و در پی آن، زنان از نقش‌های سنتی‌شان به نقش‌های جدیدی روی آورده‌اند که به آنها آزادی عمل ناشی از تأمین مالی داده است. این تأمین مالی می‌تواند به آنها توانایی به چالش کشاندن مردان به هنگام بروز تعارض و اختلاف زناشویی را بدهد. از منظر دوم حمایت‌های تصویری یا واقعی تأمین مالی است که اتکاء به وضعیت مالی والدین دارد. این منظر حامل نتیجه‌ای مانند منظر نخست است، یعنی به چالش کشیدن مردان به هنگام بروز تعارضات

و اختلاف زناشویی (دوگراف و ماتیجز، ۲۰۰۶)^۱؛ اما رویکردهای جامعه‌شناختی بر عوامل زمینه‌ای و اجتماعی نظیر سن زوجین در موقع ازدواج به عنوان تسهیل‌کننده و تعلقات دینی و خانوادگی به عنوان بازدارنده طلاق انگشت می‌گذارند.

ملاحظات نظری

متغیرهای زمینه‌ای

تعلق شهری

شهرنشینی به عنوان شیوه‌ای از زندگی^۲ دربردارنده تغییراتی وسیع در زندگی و به خصوص در حیطه روابط اجتماعی افراد است. از نظر رابرت پارک^۳، طلاق یکی از پیامدهای شهرنشینی است (صدیق سروستانی، ۱۳۶۹). نقش‌های اجتماعی زن و مرد در نوع زندگی شهرنشینی، انتظارات معمول و مرسوم زندگی زناشویی را برآورده نمی‌کند. با اشتغال رو به رشد زنان و افزایش تحصیلات آنها در شهرهای بزرگ، آنان کمتر قادرند انتظارات نقشی خود را در ارتباط با شوهران برآورده کنند. اشتغال زنان همراه با تحصیلات و ارتقاء آن، فرصت در خانه بودن را برای زنان کم می‌کند. در زندگی شهرنشینی با تضعیف انتظارات نقشی، زنان وقت کمتری را صرف

1-De Graff, P.M and Matthijs,K

۲ - مفهوم مورد نظر لوئیس ورث

3-R.E. Park

خانه و همسر می‌کنند (پورتمن و کالمیجن ۲۰۰۲). ازدواج و نهاد خانواده پیرامون دو نقش محوری زناشویی مرد و زن شکل می‌گیرد. این دو نقش متناظر و مکمل، پیرامون روابط اجتماعی اظهاری شکل می‌گیرد. هنگامی که روابط اجتماعی اظهاری حامل این دو نقش تضعیف شود، بنا به خصیصه مهم و محوری شهرنشینی، این روابط ابزاری است که جایگزین آن می‌شود (قدسی، ۱۳۸۲). در جهان غرب با تضعیف نقش‌های زناشویی، فرآیند شکل‌گیری روابط ابزاری در زندگی، در حال گسترش است. این فرآیند از جمله عوامل توضیح دهنده افزایش طلاق در چند دهه گذشته در سایر کشورها است. نتایج مطالعات کشورهای دیگر نشان می‌دهد که متناظر با بزرگتر شدن اندازه حجم شهر، رویه‌های کمتر سنتی و مرسوم ظهور کرده است. این رویه‌های جدید که ویژگی زندگی شهرنشینی است با آهنگ افزایش میزان طلاق هماهنگ است (پورتمن و کالمیجن، ۲۰۰۲؛ فیشر ۱۹۹۵). این رویه‌های جدید بیانگر جایگزین‌های ازدواج‌های مرسوم است. این جایگزین‌ها قابلیت انعطاف بیشتری با زندگی دائماً در حال تغییر شهرنشینی دارند (مهرابی، ۱۳۸۶). در غرب این جایگزینی‌ها دربرگیرنده زندگی مشترک^۲ خارج از رعایت موازین مذهبی بوده و روابط نامشروع است.

در شهر به عنوان تجلی گاه روابط جامعه^۳، خانواده گسترده به نوع هسته‌ای

1-Poortman and Kalmijn

2-Cohabitation

3- Gessellschaft

گرایش پیدا می‌کند. این گرایش به دو حالت طلاق را افزایش می‌دهد:
حالت اول: از دست رفتن نقش بازدارندگی خانواده گسترده در تداوم روابط زناشویی.

در روابط اجتماعی، خانواده گسترده پیرامون زن و شوهر، در مواقع بروز اختلاف حلقه بازدارنده‌های برای طلاق ایجاد می‌نماید. بزرگان و افراد ذینفوذ خانواده‌های زن و شوهر، فشار هنجاری لازم را در کنترل رفتارهای ناسازگار همسران اعمال می‌کردند. این فشار هنجاری و به دنبال آن کنترل رفتاری، نقش قابل توجهی در حمایت از تداوم روابط زناشویی داشت. در شهر با رشد روابط جامعه و گسترش خانواده‌های هسته‌ای و مستقل، فشار هنجاری و کنترل رفتاری حاصل از روابط اجتماعی خانواده گسترده رو به افول می‌گذارد (زیمل، ۱۹۶۵)^۱ و خانواده هسته‌ای از نقش بازدارنده‌ی خانواده گسترده و نیز حمایت از تداوم روابط زناشویی برخوردار نخواهد بود.

حالت دوم: سپردن و انتقال کارکردهای خانواده به نهادهای شهری و در نتیجه کاهش وظایف زن و شوهر پیرامون فرزندان و کم هزینه کردن طلاق. در فرآیند شهرنشینی و رشد نهادهای مدرن شهری بخش قابل توجهی از کارکردهای خانواده به بیرون از آن واگذار می‌شود. با واگذاری کارکردهایی مانند نگهداری، تغذیه و تفریح کودکان به کودکان، مراکز نگهداری و مراقبت از کودکان و پرستاران کودک، وابستگی متقابل زن و شوهر به هم

1- Simmel

برای انجام این وظایف کاهش یافته است. این کاهش وابستگی متقابل برای انجام امور مربوط به فرزندان و انتقال این امور به این نهادها و مؤسسات شهری بیرون از خانواده بنا به روابط جامعه و خانواده هسته‌ای همبسته با آن، بار و مسئولیت زن و شوهر در مورد فرزندان را کاهش می‌دهد. به هنگام بروز تعارض و اختلاف بین زن و شوهر، با کاهش وابستگی متقابل آنها برای انجام وظایف مرتبط با فرزندان، با فراغ بیشتری به این اختلاف و تعارض پاسخ می‌دهند. در جامعه شهری یکی از برجسته‌ترین این پاسخ‌ها، طلاق است.

از جمله عوامل قابل توجهی که وقوع و رشد طلاق را در شهرها توضیح می‌دهد، تضعیف هم‌فهمی و شناخت ضعیف مشترک زن و مرد از یکدیگر است.

در روابط اجتماعی^۱، ازدواج زن و مرد با توجه به ارزش‌های دو خانواده‌ی زن و مرد صورت می‌گرفت. به عبارتی هم‌فهمی و اشتراک ارزشی دو خانواده (و نه دو فرد) به ازدواج دو نفر منجر می‌شد. پس از ازدواج نیز اشتراک ارزشی و به دنبال آن، هنجارهای اجتماعی معطوف به حفظ و تداوم رابطه‌ی زناشویی و نیز فشارهای هنجاری ناشی از خانواده‌های زن و مرد به هنگام بروز اختلاف در زندگی زناشویی، از وقوع طلاق جلوگیری می‌کرد. در حوزه‌ی روابط جامعه، این هم‌فهمی و اشتراک ارزشی دو گروه

1- Community

خانوادگی، تبدیل به هم فهمی و اشتراک ارزشی دو فرد (یعنی زن و شوهر) می‌شود. اگر در زمان‌های گذشته دو گروه هم فهم و هم ارزش دارای روابط اجتماعی بودند و در اعتقاد به ارزش‌های اجتماعی و عمل به آنها پایبند بودند و افراد متخاطی را تحت فشار هنجاری، وادار به عمل مطابق ارزش‌ها می‌کردند؛ در شهر و در روابط جامعه این اشتراکات زن و مرد، آنها را در یک واحد زناشویی درگیر می‌کند. از این رو واحد زناشویی در جامعه شهری، پیرامون هم فهمی و اشتراک ارزشی زن و مرد شکل می‌گیرد. این هم فهمی و اشتراک ارزشی در جامعه شهری به علت عدم شناخت کافی و فهم متقابل مشترک افراد، شکنندگی قابل توجهی در روابط زناشویی ایجاد می‌کند؛ زیمل^۱ این شکنندگی را پیرامون روابط تفکیک شده و روابط تفکیک نشده توضیح می‌دهد (زیمل، ۱۹۶۵). در جایی که روابط تفکیک نشده حاکم است به دلیل وجود شناخت و اطلاعات نسبتاً همه جانبه و کامل از دیگران، افراد از یکدیگر شناخت و اطلاعات کامل دارند، لذا مخفی کاری ممکن نیست و قاعدتاً اسرار و رازهای اندکی می‌تواند وجود داشته باشد. در یک اجتماع که دو فرد می‌خواهند با هم ازدواج کنند، دو گروه خانوادگی از هم اطلاعات و شناخت تقریباً کاملی دارند. این شناخت و اطلاعات در سطوح متفاوت روابط اجتماعی، بیانگر روابط تفکیک نشده است. افراد درون اجتماع از آغاز زندگی تا به انتهای آن، درگیر سطوح متفاوتی از روابطند که در تمامی

1- Simmel

آن روابط از جمله همسایگی، کار، تفریح و... باهم درگیر هستند؛ لذا در این سطوح، روابط اجتماعی که زیمیل از آن به عنوان روابط تفکیک نشده نام می‌برد، در یک بسط افقی بر هم منطبق هستند؛ در حالی که در جوامع شهری روابط افراد، تفکیک شده و تخصصی است و توأم با بسط عمودی شکل می‌گیرد. این روابط سرشار از جنبه‌های مخفی و اسرار و پنهان بودن اطلاعات و شناخت افراد از هم است (همان). در روابط تفکیک شده، هر فرد بنا به یک حوزه روابط اجتماعی - کار، تفریح، تحصیل و... با دیگران وارد تعامل می‌شود. در روابط جامعه که اغلب ازدواج‌ها، در حوزه‌های جدید جامعه انجام می‌گیرد و این حوزه‌ها، تمامیت شخصیت و ویژگی‌های افراد را به صورت شناخته شده و معلوم در دسترس قرار نمی‌دهد؛ افراد دارای شناخت و اطلاعاتی سطحی و پیرایش شده از دیگران هستند؛ لذا این وضعیت، شکنندگی ازدواج‌های شهری را بیان می‌کند؛ ازدواجی که به اتکای تنها یک شناخت و معرفت از یک رابطه محدود در یک حوزه‌ی زندگی شکل می‌گیرد و تمامی شخصیت و ویژگی‌های آن را برای دیگری آشکار و معلوم نمی‌کند. در این شرایط، وقوع ازدواج با کمبود شناخت و اطلاع افراد از هم، رابطه زناشویی و ادامه آن را با مخاطره مواجه می‌کند. ازدواج‌هایی که در آن، هم فهمی مشترک از جنبه‌ی ارزشی و شناخت شخصیت و ویژگی‌های فردی، در سطح حداقل قرار دارد زمینه را برای طلاق در شهر مستعد می‌کند (همان).

زمینه قومی

زمینه قومی - فرهنگی زوجین در پیوند با سایر عوامل از دیگر عوامل مؤثر بر طلاق است و به شدت بر پایداری ازدواج تأثیر می‌گذارد. به طور مثال، در نواحی روستایی، درون همسری قومی اثر مثبتی بر پایداری ازدواج دارد. به همین دلیل ازدواج‌های درون همسری قومی به صورتی امن در شبکه روابط اجتماعی و تجویزهای هنجاری^۱ تنیده شده‌اند و از این جهت کمتر در معرض از هم گسیختگی اند (ادگوک، ۲۰۱۰).

سن در موقع ازدواج

شواهد نشان می‌دهند سنین بالاتر ازدواج، یکی از معرف‌های استقلال زن در نظر گرفته می‌شود. یافته‌ها نشان می‌دهند که سن در موقع ازدواج، اغلب رابطه‌ای مثبت با پایداری ازدواج دارد. با این وصف، وایت و بوث^۲ دریافتند که درصد طلاق در یک دوره چهار ساله و بالاتر در زنان مجدداً ازدواج کرده، کمی بیشتر از زوج‌های یک بار ازدواج کرده است، مشروط بر این که یکی از زوجین تجربه ازدواج قبلی داشته باشد. ادگوک^۳ در نتایج مشابهی از مطالعه خود دریافت که شیوع ازدواج مجدد در زنان واقع در سن باروری نسبتاً بالاست، بدین جهت وی تأکید می‌کرد که تمام ازدواج‌های اول و دوم

1- Normative prescriptions

2- White and Booth

3- Adegok

قبل از ۴۰ سالگی و آشکارا در دوره باروری اتفاق می‌افتند. هم‌وایت و بوث و هم‌ادگوک در مطالعات خود در مورد گسست ازدواج و ازدواج مجدد، نقش برخی ارزش‌های نادرست سنی- فرهنگی^۱ مرتبط با ازدواج را نشان داده‌اند که احتمالاً تحت تأثیر شهرنشینی مداوم و تحصیلات رسمی بوجود آمده است (ادگوک، ۲۰۱۰).

ازدواج در سنین پایین نیز امکان طلاق را افزایش می‌دهد. نتایج مطالعات نشان می‌دهد افرادی که در سنین پایین ازدواج می‌کنند، میزان طلاق بیشتری دارند تا افرادی که در سنین پایین ازدواج نمی‌کنند (مارتین، ۱۹۹۴؛ پورتمن و کالمیجن، ۲۰۰۲ و گلشن، ۱۳۸۲). این رابطه را چند عامل توضیح می‌دهند:

اول: فرصت انتخاب کمتر. افرادی که در سنین پایین ازدواج می‌کنند، از فرصت‌های کمتری برای انتخاب زوج مناسب برخوردار می‌شوند. فضاها و روابط متعدد اجتماعی که با افزایش سن به عنوان دامنه‌ی فرصت انتخاب مطرح می‌باشند، با کاهش سن ازدواج شدیداً کاهش می‌یابد.

دوم: منابع اقتصادی و اجتماعی. سن ازدواج با منابع اقتصادی و اجتماعی افراد رابطه‌ی مستقیم دارد. با کاهش سن ازدواج این منابع هم کاهش می‌یابد. به عبارت دیگر منابع اقتصادی و اجتماعی که به عنوان عاملی تأثیرگذار در استحکام و تداوم ازدواج می‌باشند، هنگامی که افراد در سنین پایین ازدواج کنند، یا فاقد این منابع هستند یا کمبودی در این منابع دارند. سن به واسطه‌ی

1- Age-cultural dissolution values

این فقدان یا کمبود منابع اقتصادی و اجتماعی می‌تواند با طلاق در ارتباط قرار گیرد.

سوم: تجربه اجتماعی. افرادی که در سنین پایین ازدواج می‌کنند در برخورد با مشکلات و مسائل زندگی زناشویی تجربه اجتماعی کمی دارند یا فاقد آن هستند. فقدان یا کمبود تجربه اجتماعی در برخورد با مسائل و مشکلات زندگی زناشویی، طلاق را به عنوان راه حل سریع و مناسب در برابر افراد کم سن و سال قرار می‌دهد. در ارتباط با سن ازدواج و وقوع طلاق می‌توان این گزاره را مطرح کرد که «ازدواج در سنین پائین به واسطه دامنه فرصت کمتر، کمبود یا فقدان منابع اقتصادی و اجتماعی و فقدان یا کمبود تجربه اجتماعی احتمال وقوع طلاق را افزایش می‌دهد» (همان).

صحبت در مورد سن ازدواج و نقش مهم آن در پیش‌بینی طلاق بدان معنا نیست که این عامل، تعیین کننده اصلی طلاق است و متغیرهای دیگری بر تصمیم به طلاق تأثیرگذار نیستند. در فرهنگ‌های مختلف بسته به محتوا و متغیرهای تأثیرگذار هر فرهنگ، عوامل حمایتی دیگری نیز وجود دارند که مانع از تأثیرگذاری سن کم در امر طلاق می‌شوند. علاوه بر این، همان‌گونه که در بالا اشاره شد، در دامنه‌های سنی خاصی احتمال طلاق بیشتر می‌شود و بیشتر بودن احتمال لزوماً به معنای قطعی بودن آن نیست.

متغیرهای اقتصادی

تغییرات اقتصادی و طلاق

رویکرد اقتصادی به خانواده در پی تبیین این مسأله است که خانواده‌ها چرا و چگونه شکل می‌گیرند و در این بررسی نیروهای بالقوه‌ای را که باعث تغییر شکل خانواده می‌شوند برجسته می‌کند. زوجها عموماً زمانی به ازدواج خود وفادار می‌مانند که منافع^۱ حاصل از ازدواج، بیشتر از منافع حاصل از مجرد باشد. این منافع از چندین منبع ریشه می‌گیرد: مکمل‌های تولید^۲ (مثل تخصصی شدن خانوار^۳ و افزایش تعداد فرزندان)، عواید حاصل از سرمایه‌گذاری مشترک مخاطره‌انگیز^۴ و مکمل‌های مصرفی^۵ (مثل مصرف مشترک کالاهای عمومی و فعالیت‌های فراغتی مشترک). در واقع تبعیض کمتر اقتصادی علیه زنان و پیشرفت‌های تکنولوژیکی، باعث کاهش عواید حاصل از تخصصی شدن زوجها در خانه و در فضای بازار می‌شود، پیشرفت‌هایی تکنولوژیکی نیز امکان مبادله آنچه را که در گذشته توسط نیروی کار ماهر در خانه انجام می‌شد و اکنون توسط نیروی کار کمتر مهارت دیده انجام می‌شوند، فراهم می‌سازد؛ این امر باعث کاهش عواید حاصل

۱- لازم به یادآوری است که این منافع، لزوماً مادی نیستند و منافع معنوی شامل دریافت حمایت‌های روانی، تجربه نقش والدینی، کسب منزلت، پرهیز از انگ خوردن، کاهش بحران‌های روانی و عاطفی و نظایر آن می‌باشد.

- 2- production complementarities
- 3- household specialization
- 4- risk pooling
- 5- consumption complementarities

از ازدواج می‌شود. با این وجود، افزایش اوقات فراغت و ثروت و در کنار آن تغییر چشم اندازی که روابط جنسی را تعریف می‌کند، به طور بالقوه باعث افزایش عواید حاصل از مکمل‌های مصرفی می‌شود. تغییر در ذائقه‌ها، تکنولوژی و محیط قانونی یا نهادی نیز باعث تغییر عواید حاصل از ازدواج شده است (استیونسون و ولفرز، ۲۰۰۷). البته این عوامل با فرهنگ‌های مختلف به ویژه جوامع دینی قابل بازنگری است.

اشتغال و طلاق

افزایش مشارکت زنان در نیروی کار، اغلب عامل افزایش طلاق در نظر گرفته می‌شود. اگرچه نتایج مربوط به این موضوع پیچیده‌اند، اما نتایج مطالعات متعددی حاکی از آن است زنانی که کار می‌کنند یا ساعات زیادی از وقتشان را صرف کار می‌کنند، ریسک بالاتری از طلاق را نشان می‌دهند. پورتمن در بررسی کار و طلاق زنان نشان می‌دهد زنانی که شاغل هستند و دارای شغل تمام وقت می‌باشند، نسبت به زنانی که شاغل نیستند یا دارای شغل پاره‌وقت هستند، میزان‌های طلاق بیشتری دارند. شاغل نبودن یا دارای کار پاره وقت بودن احتمال طلاق را در زنان کمتر و شاغل بودن و دارای کار تمام وقت بودن، احتمال طلاق را در زنان بیشتر می‌کند (پورتمن، ۲۰۰۵). پورتمن و کالمیجن در مطالعه پیرامون ماهیت جنسیتی طلاق و تعیین‌کننده‌های آن نشان می‌دهند که ساعات کار زنان با احتمال طلاق آنها ارتباط مثبت و معنی‌دار دارد. هر چه ساعات کار بیرون از خانه بیشتر باشد،

احتمال طلاق برای زنان بیشتر می‌شود. کار زنان و افزایش کمی آن، ضمن استقلال اقتصادی، هزینه طلاق را برای آنها کم می‌کند. همچنین زوج‌هایی که دارای فرزند و به خصوص فرزند خردسال هستند، احتمال طلاق کمتری دارند (پورتمن و کالمیجن، ۲۰۰۲).^۱

منتقدین بر این باور هستند که رابطه علی بین کار زنان و طلاق به شکل دیگر است، بدین معنا که زنان تلاش‌های کاری خود را با ورود به بازار کار تنظیم می‌کنند، با لحاظ اینکه روزی زندگی‌شان ممکن است به طلاق بی‌انجامد. چنین رفتار پیش‌بینی‌کننده‌ای منجر به رابطه مثبت بین کار و طلاق می‌شود. مطالعات راجرز^۲ و اسکینر و جانسون^۳ این رابطه را نشان می‌دهد. مطالعه‌ای که در آلمان توسط بک و هارتمن^۴ انجام شد اثر کار زنان را قبل و بعد از احساس بی‌ثباتی ازدواج بر روی طلاق کنترل نمود و به این نتیجه رسید که با کنترل کار در زمان قبل و بعد از بی‌ثباتی ازدواج، میزان تأثیرگذاری کار کاهش می‌یابد (پورتمن، ۲۰۰۵).

استدلال اقتصادی در مورد ارتباط بین کار زنان و طلاق آن است که اشتغال همسر باعث می‌شود کارایی اهداف ازدواج (که خود منتج از تقسیم وظایف است) کاهش یابد. استدلال اقتصادی دیگر آن است که اشتغال

1-Poortman and clamijn

2- Rogers

3- Skinner and Johnson

4- Beck and Hartman

همسر، استقلال مالی را افزایش داده و طلاق را آسانتر می‌نماید؛ اما یک استدلال جامعه‌شناختی این رابطه آن است که اشتغال همسر ممکن است نقطه مقابل انتظارات نقش سستی باشد که زن را به عنوان یک خانه‌دار در نظر می‌گیرد، لذا کار زن می‌تواند به تضاد و رقابت نقش منجر شده یا تهدیدی برای نقش شوهر به عنوان تأمین کننده مالی اصلی خانواده باشد. اشتغال همچنین منجر به اعتماد به نفس زیادتر زن شده و استقلال اجتماعی- روان‌شناختی وی را افزایش می‌دهد و این امر امکان طلاق را آسانتر می‌کند (همان).

طیف دیگری از مطالعات بر تأثیر عدم اشتغال (یا بیکاری) - در سطح کل و کلان جامعه - بر طلاق متمرکز شده‌اند (عیسی‌زاده و همکاران، ۱۳۸۹). یک نقش جایگزین برای تأثیرگذاری مثبت کار بر طلاق، تأثیر خطر ادراکی طلاق^۱ بر رفتار کاری همسر است. زنان از طریق تنظیم ساعات کاری‌شان برای آماده شدن به طلاق عکس‌العمل نشان می‌دهند. استدلال مشترک زنان برای این تنظیم‌ها آن است که آنها می‌خواهند خودشان را به لحاظ مالی برای دوره بعد از طلاق آماده سازند (همان).

فرضیه‌ی کلی که از ترکیب پیش فرض‌های قبلی در مورد رابطه بین اشتغال زنان و طلاق به دست می‌آید بیان می‌کند که زنانی که طلاق آنها کاملاً پیش‌بینی نشده است، احتمالاً قادر نخواهند بود ساعات کاری خود را به

1-Perceived divorce risk

طور کلی تنظیم کنند، اما زنانی که طلاق آنها کاملاً پیش‌بینی شده است، بهتر می‌توانند یا قادر خواهند بود این کار را انجام دهند. این امر بدان معناست که هر چه انتظار طلاق بیشتر باشد، نقش رفتار پیش‌بینی‌کننده نیز بیشتر خواهد بود (همان).

وابستگی / استقلال اقتصادی زن (دیدگاه بکر)

در دیدگاه اقتصادی «بکر»^۱ خانواده به عنوان نوعی خاص از مؤسسات تولیدی در نظر گرفته می‌شود. براساس این نظریه، ازدواج بر این اساس شکل می‌گیرد که اگر زن و مرد به جای زندگی جدا از هم با یکدیگر زندگی کنند، می‌توانند در بهره‌گیری از منابع خود کارآمدتر عمل کنند (بکر، ۱۹۸۱). وی در نظریه اقتصاد خرد ازدواج، استقلال اقتصادی زنان را از عوامل مهم طلاق در نظر می‌گیرد (همان). طبق نظریه بکر در جوامع سنتی به دلیل نوع خاص تقسیم کار، طلاق به ندرت اتفاق می‌افتد. در این جوامع، تقسیم کار حدود و وظایف زن و مرد را به‌طور صریح و واضح مشخص می‌کند. طبق این نظام تقسیم کار، مرد مشغول امور برون خانواده و تأمین اقتصادی خانواده و زن، مشغول امور درون خانواده و نگهداری از فرزندان است (همان). مطابق دو اصل مهم تئوری بکر اولاً: ازدواج همیشه از دیدگاه طرف مقابل یا خانواده‌اش عملی اختیاری است. بر طبق تئوری ترجیحات^۲، شخص

1- Becker

2-Theory of preferences

ازدواج کننده می‌پذیرد که با انجام ازدواج، سطح مطلوبیت^۱ او نسبت به زمان مجردی‌اش افزایش پیدا خواهد کرد. ثانیاً: از آنجایی که مردان و زنان زیادی در پی یافتن زوج مطلوب خود هستند، لذا برای ازدواج، بازاری قابل تصور می‌باشد که در آن با توجه به قیود تحمیل شده توسط شرایط بازار، هر فرد به دنبال یافتن بهترین جفت برای خود می‌باشد. با توجه به شرایط فوق می‌توان توضیح داد که چرا اکثر بزرگسالان متأهل می‌شوند.^۲

البته در این حالت، دوام ازدواج^۳ به شناخت کافی زوجین از یکدیگر، سرمایه‌گذاری‌های مشخص آنها در طول دوره‌ی ازدواج به اشکال مختلف نظیر داشتن فرزند، ملحقات و ... بستگی دارد.

بر اساس دیدگاه بکر، دو شخص «الف» و «ب» که درصدد ازدواج هستند، می‌بایست در مورد اینکه ازدواج کنند یا کماکان مجرد بمانند تصمیم بگیرند. در اینجا ازدواج به معنی سهیم شدن در خانواده می‌باشد. این ازدواج فقط زمانی عملی می‌شود که وضع هر دو شخص بعد از ازدواج بهبود یابد و به عبارت اقتصادی، مطلوبیت مورد انتظار آنها افزایش یابد. این مطلوبیت نه تنها به کالاها و خدمات خریداری شده در بازار، بلکه به کالاهایی هم که

1-Utility level

۲- هر چند نباید منکر شرایط متفاوت جوامع و سنن مختلف افراد در نهاد ازدواج بود، در برخی جوامع، طلاق یک امر رایجی است. در حالی که در جوامع دیگر محدودیت‌هایی برای آن وجود دارد، برخی جوامع تحت شرایط قانونی موجود عکس‌العمل نشان می‌دهند و شرایط را به تأخیر انداختن ازدواج تعدیل می‌کنند.

3- Duration of marriage

توسط هر خانوار تولید می‌شود، نیز بستگی دارد. این کالاها توسط کالاها و خدمات بازاری و زمان هر عضو خانوار تولید می‌شود. به عبارتی برای تولیدات داخل خانوار هم، نهاده‌های خریداری شده از بازار لازم هست و هم زمانی که اعضای خانوار می‌بایست صرف تولید آنها نمایند. در اینجا زمان صرف شده یک نهاده در کنار بقیه نهاده‌ها در نظر گرفته می‌شود (بکر، ۱۹۷۴). با اینکه این کالاها در بازار مبادله نمی‌شوند، ولی در بین اعضای خانوار قابل مبادله می‌باشد.^۱ کالاهای تولیدی در خانوار متنوع و بی‌شمار است، برای مثال شامل کیفیت غذا، کیفیت و کمیّت فرزندان، شهرت، تفریح، دوستی و مصاحبت، عشق و وضعیت سلامتی می‌باشد، فرد با در نظر گرفتن این کالاها با تصمیم به ازدواج به دنبال حداکثر کردن رفاه خود می‌باشد. به عبارتی افراد به دنبال سنجیدن منافع و هزینه‌های تصمیم خود می‌باشند و وقتی احساس کنند که منافع آنها افزایش می‌یابد، تصمیم به ازدواج می‌گیرد. تصمیم در مورد طلاق نیز دقیقاً از همین منطق تبعیت می‌کند؛ تصمیم به طلاق بستگی به جمع و تفریق منافع و هزینه‌های این تصمیم دارد. در تصمیم به جدایی، سرمایه‌گذاری‌های صورت گرفته بسیار تأثیرگذارند. مهمترین سرمایه‌گذاری زندگی مشترک، فرزندان می‌باشند. از آنجایی که با گذشت زمان این نوع

۱- برخی جوامع انواع مختلف «ازدواج توافقی» و «آزمایشی» را پذیرفته‌اند. در برخی جوامع عروس جهیزیه می‌آورد، در جوامع دیگر داماد قیمت عروسی را می‌پردازد با این حال زوج‌هایی برای عشق با هم ازدواج می‌کنند و از هر نوع چانه‌زنی مالی متنفرند. برخی بلافاصله بعد از ازدواج، زندگی خودشان را شروع می‌کنند. برخی با والدین خود زندگی را ادامه می‌دهند.

سرمایه‌گذاری هم افزوده می‌شود، پس طلاق با طول دوره‌ی زناشویی رابطه معکوس دارد. چون هر چه طول دوره زندگی زناشویی بیشتر باشد، مقدار سرمایه‌گذاری‌ها (تعداد فرزندان) نیز بیشتر می‌شود. از سوی دیگر چنانچه فرد پی‌ببرد که ازدواج او اشتباه بوده است، این ادراک موجب ایجاد شرایط مساعد برای طلاق می‌شود. البته متقاعد شدن درباره این اشتباه، ناشی از اطلاعات اضافی است که در مورد زوج به دست می‌آید.

سینگو^۱ نظریه بکر را به عنوان تئوری روابط کارکردی ذکر می‌کند. زن و مرد هر کدام در حوزه‌های تولیدی خاص تخصص دارند. از این رو زن در تولید درون خانواده که تولید فرزند از آن جمله است و مرد در حوزه تولید بازار که بیرون از خانواده است، دارای تخصص هستند. این تقسیم کار روابط کارکردی را بین زن و مرد در جامعه سنتی ایجاد کرده است. این تقسیم کار به هنگام طلاق هزینه زیادی را بر مرد و زن تحمیل می‌کند. مردی که از همسر خود جدا می‌شود، باید وظایف و کارهای درون خانه را به عهده گیرد و توأمًا وظایف خود در بیرون از خانه را نیز انجام دهد. از سوی دیگر زن که در نظام تقسیم کار برای او وظایف بیرون از خانه و کار در نظر گرفته نشده است با وقوع طلاق، متحمل فشار شدید اقتصادی می‌گردد. فشار شدید اقتصادی، هزینه طلاق را برای زنان افزایش می‌دهد. لذا افزایش هزینه طلاق به تبع وابستگی اقتصادی زن، احتمال وقوع طلاق را برای زنان فاقد استقلال

1- Cingo

اقتصادی کاهش می‌دهد.

بنا به پیش‌بینی نظریه گری‌بکر مشارکت زنان در بازار کار اقتصادی می‌تواند هزینه طلاق را برای آنها کاهش دهد. نتایج مطالعات نشان می‌دهد مشارکت زنان در بازار کار و استقلال اقتصادی آنها، ترک ازدواج را برای آنان تسهیل می‌کند (براینس و گرینشتاین، ۱۹۹۰ به نقل از: فوکما و لیفروئر، ۲۰۰۴). در ارتباط با استقلال اقتصادی و طلاق می‌توان این گزاره را مطرح نمود:

«هر چه زنان استقلال اقتصادی بیشتری کسب کنند، به سبب کاهش هزینه‌های ترک ازدواج، احتمال طلاق برای آنها بیشتر می‌شود».

داشتن درآمد، تأمین مالی‌ای را برای فرد فراهم می‌کند که وابستگی اقتصادی‌اش را به دیگری کم یا هیچ می‌کند. مشارکت زنان در بازار کار، استقلال اقتصادی آنها را فراهم می‌سازد. توانمندی اقتصادی زنان در کنار مزیت اقتصادی برای آنها، در شکل استقلال اقتصادی زنان، می‌تواند پیامدهای اجتماعی‌ای مانند طلاق را برایشان به همراه داشته باشد. یافته‌های مطالعات مختلف نشان می‌دهند که مشارکت زنان در بازار اقتصادی و به دنبال آن استقلال اقتصادی آنها، از عوامل قابل توجه طلاق محسوب می‌شود (چرلین، ۱۹۸۱؛ سوث و اسپیتز، ۱۹۸۱).

وضع مالی والدین به عنوان حامیان طلاق

پایگاه اقتصادی والدین زن از طریق تأمین مالی که می‌توانند برای او فراهم کنند با میزان وقوع طلاق وی در ارتباط است (کلیجزینگ، ۱۹۹۲).

هنگامی که پایگاه اقتصادی والدین زن بالا است، در واقع تأمین مالی ادراک شده^۱ یا تأمین مالی واقعی^۲ برای زن محسوب می‌شود. برعکس، در صورت پایین بودن پایگاه اقتصادی والدین، تأمین مالی ادراک شده یا واقعی زن نیز کاهش می‌یابد. هنگامی که زن پشتوانه مالی ادراک شده یا واقعی والدینش را به همراه داشته باشد، این امر موجب ایجاد احساس استقلال اقتصادی وی می‌گردد که این موضوع با طلاق ارتباط مستقیم دارد. در واقع با احساس استقلال اقتصادی ناشی از تأمین مالی از سوی والدین، فشار اقتصادی حاصل از ترک ازدواج و طلاق، کم یا هیچ برآورد می‌شود. مطالعه بومپاس^۳ و دیگران نشان می‌دهد که سرمایه مالی والدین با طلاق زن ارتباط دارد (بومپاس و دیگران، ۱۹۹۱). از این رو می‌توان این گزاره را بین وضع مالی والدین زن با طلاق مطرح نمود:

«هرچه وضع مالی والدین زن بالاتر باشد به سبب ایجاد تأمین مالی ادراک شده یا واقعی و به دنبال آن احساس استقلال اقتصادی، احتمال طلاق برای او بیشتر می‌شود».

1- Perceived financial security

2- Actual financial security

3- Bumpass

عوامل / بازدارنده‌های اجتماعی

دینداری و عرفی شدن

دورکیم در بررسی تعلقات مذهبی در قالب انسجامی و تنظیمی، ارتباط معکوس آن را با خودکشی نشان می‌دهد (جونز، ۱۹۸۶). به عبارتی هر چه پیروان یک مذهب در اجتماعات مذهبی تعاملات بیشتری با یکدیگر داشته باشند (انسجام مذهبی)^۱ و هر چه آن مذهب رفتار پیروان خود را با هنجارهای خود بیشتر تنظیم کند (تنظیم مذهبی)^۲ خودکشی در میان پیروان آن کمتر به وقوع می‌پیوندد (تیلور، ۲۰۰۳). با تعمیم تئوریک این رابطه به دیگر آسیب‌های اجتماعی از جمله طلاق، می‌توان این ارتباط را بین تعلقات مذهبی و طلاق نیز در نظر گرفت. با گرایش جوامع به عرفی شدن^۳ و در نتیجه شرکت کمتر در اجتماعات مذهبی و نیز کاهش اثر بعد هنجاریبخش مذهب بر رفتارها، استنباط می‌شود که وقایعی مانند طلاق نیز افزایش می‌یابد.

فرآیند عرفی شدن و گسترش آن در جامعه و در دیدگاه دورکیمی، آنومی اجتماعی، نشان دهنده‌ی آسیب اجتماعی در حوزه‌هایی از زندگی است که قبلاً تحت تأثیر مذهب بودند. طلاق در این دیدگاه، نوعی آسیب اجتماعی

1- Religious regulation

2- Religious integration

۳- عرفی شدن (Secularization) فرآیندی است که در طی آن ارزش‌ها، هنجارها، باورها و اعتقادات مذهبی در تمام سطوح زندگی اجتماعی به تدریج کنار گذاشته می‌شوند و بر این اساس رفتارهایی که در قبل مبتنی بر امر مذهبی بودند، پیرامون امر غیر مذهبی شکل می‌گیرند.

است که متأثر از تحولات اجتماعی است. هنگامی که افراد طی تحولات اجتماعی و فرهنگی، قواعد اجتماعی حاکم بر رفتارشان را از دست می‌دهند، طلاق، بیانگر حالتی از بی‌هنجاری است (جونز، ۱۹۸۶). در این شرایط افزایش میزان‌های طلاق در جامعه، دلالت بر نوعی خاص از طلاق دارد که در شرایط بی‌هنجاری ناشی از عدم نظارت و فقدان تأثیر مذهب بر زندگی خانوادگی و زناشویی، می‌توان از آن به عنوان «طلاق آنومیک» نام برد. این نوع طلاق، با کاهش و تضعیف تنظیم مذهبی در افراد کم اعتقاد و بی‌اعتقاد به مذهب ارتباط دارد. هنگامی که افراد در پی تحولات جوامع، جایگزینی برای تنظیم مذهبی رفتارشان نداشته باشند، در شرایط بی‌هنجاری قرار می‌گیرند. برعکس شرایط فوق، افرادی که دارای باورهای مذهبی‌اند و مذهب در عرصه‌های زندگی آنها در پی تحولات اجتماعی جامعه تضعیف نشده است، دارای میزان‌های طلاق کمتری‌اند.

مذهب و الزامات رفتاری آن در حوزه خانواده و ازدواج از عوامل مهم در استحکام و تداوم رابطه زناشویی است؛ لذا افراد مذهبی که اعتقادات آنها رفتارهایشان را تنظیم می‌کند، کمتر طلاق می‌گیرند و میزان طلاق در آنها کمتر است (پورتمن و کالمیجن، ۲۰۰۲). در فرآیند عرفی شدن، هنگامی که اعتقادات مذهبی افراد تضعیف می‌گردد، طلاق به عنوان یکی از پیامدهای این فرآیند در نظر گرفته می‌شود.

نتایج مطالعات پیرامون این رابطه نشان می‌دهند که با افزایش عرفی شدن،

نرخ طلاق در جامعه افزایش می‌یابد. هنجارهای اجتماعی به عنوان الگوهای رفتار افراد، تجلی ارزش‌های اجتماعی جوامع هستند (مارتینگ، ۱۹۹۴). هنگامی که ارزش‌های بنیادی افراد به عنوان پایه‌های هنجاری رفتارشان به عرفی شدن تمایل پیدا می‌کنند، هنجارهای متناظر با آنها نیز متحول می‌گردد. در این وضعیت هنجارهای اجتماعی معطوف به ازدواج، قبح طلاق را به عنوان امری ناپسند و ناشایست کاهش می‌دهد. قبح طلاق دال بر مقدس بودن ازدواج و پیوند زناشویی است که مذاهب بر آن تأکید دارند. زمانی که پیوند زناشویی بین زن و مرد بسته می‌شود هنجارهای مذهبی حاکم، به حفظ و تداوم آن تأکید می‌کنند. اما هنگامی که این پیوند دیگر به عنوان امری مذهبی (که حفظ و تداوم آن مطلوب، پسندیده و قدسی است) به حساب نمی‌آید، وقوع طلاق تبدیل به عملی معمولی و عقلانی می‌شود.

محققین مختلفی رابطه بین رفتار مذهبی و میزان ثبات ازدواج در رویکردهای مختلف را بررسی کرده‌اند. به طور مثال، ایسیوگو - آبانیه^۱ و نیز تیلسون و لارسن^۲ در مطالعات خود نشان دادند که ازدواج در جوامع مسلمان پایدارتر از جوامع مسیحی است. نرخ‌های پایین طلاق در جوامع مسلمان احتمالاً ناشی از اعمال مذهبی شدیدتر است (ادگوک، ۲۰۱۰). همچنین امرسون^۳ نشان می‌دهد که بین مذهب و نظر مثبت به ادامه زندگی زناشویی،

1- Isiugo- Abanihe

2- Tilson and Larsen

3- Emerson

ارتباط مثبت و قوی وجود دارد. از این رو افراد مذهبی به زندگی زناشویی و عدم گسست آن پای‌بندی زیادی دارند (امرسون، ۱۹۹۶).

کال و هیتون^۱ در مطالعه شان تحت عنوان تأثیر مذهب بر ثبات زناشویی نشان می‌دهند که میزان مذهبی بودن با طلاق ارتباط منفی و معنی‌دار دارد. بر این اساس افراد مذهبی نسبت به افراد فاقد اعتقادات مذهبی، دارای میزان‌های طلاق کمتری هستند (کال و هیتون، ۱۹۹۷).

دی گراف و کالمیجن در ارتباط با تغییر و ثبات در تعیین‌کننده‌های اجتماعی طلاق بیان می‌کنند که مذهب ارتباط منفی و معنی‌دار با طلاق دارد. لذا افراد مذهبی دارای میزان‌های طلاق کمتری اند (دی گراف و متیجس، ۲۰۰۶)^۲. با توجه به موارد فوق در ارتباط با عرفی شدن و طلاق می‌توان این گزاره را مطرح نمود:

«هر چه عرفی شدن در اعتقادات افراد بیشتر گسترش می‌یابد، به سبب کاهش قبح و ناپسندی طلاق که در مذاهب بر آن تأکید شده است، طلاق در بین آنها افزایش می‌یابد».

الگوگیری از دیگران: سابقه طلاق در خانواده

احتمال وقوع طلاق در خانواده‌هایی که دارای سابقه طلاق هستند، نسبت به خانواده‌هایی که طلاق در آنها بی سابقه است، بیشتر است. طلاق در خانواده

1- Call and Heaton

2- De Graff and Matthijs

و به خصوص طلاق والدین به مثابه نوعی یادگیری اجتماعی برای فرزندان، آنها را بیشتر در معرض طلاق قرار می‌دهد (زنگ و ماره، ۱۹۹۵). نظریه یادگیری اجتماعی در حوزه انحرافات بیان می‌کند افراد در فرآیند اجتماعی شدن اولیه‌شان در سنین پایین، بنا به معاشرت و روابطشان با گروه‌های نخستین از جمله خانواده، یادگیری متفاوتی دارند. فرزندان در خانواده‌ها، نگرش‌ها و رفتارها را با مشاهده و مدل‌گیری از «دیگران مهم» یاد می‌گیرند (بندورا و کوپرز به نقل از کاپینوس و پلرین، ۲۰۰۸).

بر طبق تعریف بندورا و والترز، الگوگیری عبارت است از تمایل یک فرد برای انجام اعمال، داشتن گرایش‌ها و پاسخ‌های عاطفی - احساسی در مورد یک موضوع که تحت تأثیر نمایش آنها در زندگی واقعی یا با الگوی نمادین صورت گرفته است. مفهوم الگوگیری و تقلید در نظریه یادگیری اجتماعی از مفاهیم کلیدی است. در اینجا رفتار تحت تأثیر تقویت‌کننده یا تجربه مستقیم قرار ندارد. فرد الگوی رفتاری خود را از دیگری یاد می‌گیرد (مثلاً والدین). این الگوگیری تحت تأثیر مشاهده است (هوگ و واگان، ۲۰۰۲). یادگیری اجتماعی که ناشی از مجاورت با الگوهای رفتاری نابهنجار است، موجب می‌گردد آن نابهنجاری یا رفتار دنبال شود. از این رو طلاق به عنوان یک الگوی رفتاری، هر چه در روابط اجتماعی خانوادگی، به خصوص والدین روی دهد، تکرار طلاق در فرآیند اجتماعی شدن در گروه نخستین

1- Bandura and Walters

امری معمول و محتمل در نظر گرفته می‌شود. مطالعات نشان می‌دهد طلاق در میان زن و شوهرانی که والدین آنها طلاق گرفته‌اند بیش از سایرین است (مکلانان و بمپس، ۱۹۸۸). در ارتباط با سابقه طلاق در خانواده و طلاق فرزندان می‌توان این گزاره را مطرح کرد: «هرچقدر که سابقه طلاق در خانواده وجود داشته باشد به واسطه یادگیری اجتماعی طلاق توسط فرزندان، احتمال وقوع طلاق در آنها بیشتر می‌شود».

کاپینوس^۱ در بررسی اثر نگرش‌های والدین نسبت به طلاق بر نگرش‌های فرزندان نشان می‌دهد که نگرش‌های والدین با طلاق فرزندان در ارتباط است. بنا به نظریه یادگیری اجتماعی نگرش موافق و مساعد والدین به طلاق که معمولاً در بین والدین طلاق گرفته بیشتر است، با احتمال طلاق از سوی فرزندان ارتباط دارد (کاپینوس، ۲۰۰۴).

تالمن، گری، کولبرگ و هندرسون^۲ در مطالعه‌ای استثنایی به بررسی اثرات ترکیب خانواده مبدأ بر جامعه‌پذیری ازدواج پرداختند تا دریابند چگونه تجربیات زندگی^۳ افراد می‌تواند فرآیندهای بعدی جامعه‌پذیریشان را شکل دهد. آنها با مطالعه بر روی نمونه‌ای از زوجین تازه ازدواج کرده، الگوهای از تضاد زناشویی را کشف کردند. بر این اساس بر حسب اینکه هر دو زوج از خانواده‌ای بدون طلاق باشند یا هر دو از خانواده‌های طلاق گرفته باشند و

1- Kapinus

2-Tallman, Gray, Kullberg, and Henderson

3-Biographical experiences

یا اینکه یکی از زوجین از خانواده طلاق گرفته و دیگری از خانواده‌ای طلاق نگرفته باشد، الگوهای تضاد زناشویی تغییر می‌یابد. آنها به این پیش‌بینی رسیدند که زوجها احتمالاً الگوهایی از تضاد زناشویی را تکرار خواهند کرد که در خانواده‌های مبدأشان وجود داشته، البته به شرط اینکه آن الگوهای آموخته شده در محیط ازدواجی اخیرشان تقویت شوند و اگر این رفتارها توسط یکی از زوجین تقویت نشوند، احتمال بروز الگوهای رفتاری جدید وجود دارد. بر اساس این اصل، آنها دریافتند و پیش‌بینی کردند که هر زمان هر دو شریک از خانواده‌های طلاق گرفته باشند، زوجها دارای بیشترین سطوح تضاد زناشویی در طی زمان خواهند بود که مجموعاً باز تولیدی از رفتارهای تضادی و بی‌اعتمادسازی^۱ آموخته شده در خانواده‌های مبدأشان می‌باشد (لوتفی و مورتیمر، ۲۰۰۳).

افراد تازه ازدواج کرده که دارای خانواده بدون سابقه طلاق بودند، به دلایل مشابهی پایین‌ترین سطح تضاد را نشان دادند. زوج‌هایی که یکی از آنها از خانواده طلاق گرفته بود و دیگری از خانواده‌ای بدون طلاق بودند، بالاترین پتانسیل را برای رفتار جدید نشان دادند و در طی زمان، متمایل به داشتن سبک تعاملی با تضاد پایین‌تری هستند. تجربیات زندگی نیز از طریق شکل دادن به مفهوم خود^۲ در بین آنها، اهدافشان و انتظاراتشان برای مسیرهای آینده، بر جهت‌گیری‌های کنشگران تأثیر می‌گذارد.

1-Distrusting

2-Self-concepts

به عبارت کلی‌تر، تازه کار بودن در یک زمینه جامعه‌پذیری و همزمان با آن داشتن منزلتی بالاتر در زمینه‌ای دیگر، ممکن است بر چندین جنبه از جامعه‌پذیری شامل: اطاعت کنش‌گران از جامعه‌پذیرکنندگان^۱ و ظرفیت‌شان در برآورده ساختن انتظارات جامعه‌پذیرکنندگان تأثیر گذارد. این مسأله به مفهوم وسیع‌تری از ناسازگاری یا عدم تجانس پایگاهی مرتبط می‌شود، بدین معنا که افراد دارای موقعیت ناسازگار در سلسله مراتب منزلت، پاداش‌ها و مسئولیت، خواه در خانواده، مدرسه، کار یا دیگر مجموعه‌ها، احتمالاً به تلاش‌های جامعه‌پذیری و نیز دیگر تجربیات زندگی، به شکلی متفاوت‌تر از کسانی که منزلت‌هایشان یکسان است، عکس‌العمل نشان می‌دهند. در همان زمان که جامعه‌پذیرشوندگان واکنش‌های متفاوتی در جریان نقش‌های ناسازگارشان دریافت می‌کنند، ممکن است استرس بیشتری نیز تجربه کنند. این استرس به نوبه خود، می‌تواند جامعه‌پذیرشوندگان را به این عمل ترغیب نماید تا موقعیت خود را با استفاده از افزایش یا برجسته کردن منزلت‌های دارای ارزش بیشتر و کاستن از منزلت‌های دارای ارزش کمتر بهبود بخشند و در این فرآیند، برخی از انواع جامعه‌پذیری را کمتر بپذیرند (همان، ۱۹۵).

زمینه‌های جامعه‌پذیری، در طی زمان و در واکنش به فرآیندهای تاریخی تغییر می‌یابد. در پی تغییرات اقتصادی، ساختارهای خانوادگی در طی چند دهه گذشته بی‌اندازه تغییر یافته‌اند که خود باعث تغییر انتظارات در مورد

1- Socializers

سبک‌های زندگی، زندگی خانوادگی و نقش‌های زنان شده است. نقش‌های «زن»، «مادر»، «زوج» و «کارگر» در ترکیب با یکدیگر و همزمان با ورود زنان به کار بیرون از خانه تغییر یافته‌اند و مدل نان‌آور - خانه‌دار از ازدواج^۱ رواج کمتری دارد. در طی نیم قرن گذشته، در میزان‌های ازدواج‌های دو درآمدی^۲ (هم مرد و هم زن دارای درآمد)، خانواده‌های طلاق، خانواده‌های تک‌والدی^۳ و خانواده‌های مرکب^۴ افزایش به وجود آمده است (همان، ۱۹۷۰).

تعلق خانوادگی: تعدد فرزندان

هنگامی که زن و مرد دارای فرزند هستند، فرزندان سپر حمایتی را در برابر طلاق برای آنها فراهم می‌کنند. این سپر حمایتی، موجب حفظ و تداوم زندگی زناشویی می‌گردد. مطالعات نشان می‌دهند طلاق در بین افراد متأهل بدون فرزند بیشتر از متأهلین دارای فرزند است (کلینینگ، ۱۹۹۲ و زنگ و ماره، ۱۹۹۵).

عواملی که داشتن فرزند را با کاهش طلاق به هم مرتبط می‌کند عبارت‌اند

از:

اول) رفاه و آسایش فرزندان به واسطه طلاق دچار مشکل می‌شود. مادر و پدر خود را مسئول رفاه و آسایش فرزندان می‌دانند، لذا با پذیرش هزینه

1-Breadwinner- homemaker model of marriage

2-Dual income marriages

3-Single-parent families

4-Blended families

تداوم رابطه ناخوشایند زناشویی از به خطر افتادن و کاهش رفاه و آسایش فرزندان صرف نظر می‌کنند.

دوم) سرپرستی و نگهداری فرزندان از جنبه‌های مختلف برای هر یک از والدین به تنهایی سخت است و هزینه‌های نگهداری را برای آنها افزایش می‌دهد.

سوم) زوج‌های متأهلی که فرزند ندارند و تصمیم به فرزنددار شدن هم ندارند، نسبت به تداوم رابطه‌شان مطمئن نیستند. این عدم اطمینان به ادامه رابطه، از ورود فرزند به زندگی آنها ممانعت می‌کند؛ لذا عدم اطمینان به ادامه‌ی رابطه توأم با نداشتن فرزند احتمال وقوع طلاق را نیز افزایش می‌دهد (گربنشتاین، ۱۹۹۰ به نقل از فوکما و لیف بروئر، ۲۰۰۴). در ارتباط با وجود فرزند به عنوان بازدارنده طلاق این گزاره مطرح است: «وجود فرزند و افزایش تعداد آن، احتمال وقوع طلاق را کاهش می‌دهد».

الزامات نقش‌های سنتی

الزام زوجین به نقش‌های سنتی باعث کاهش نرخ‌های طلاق در بین خانواده‌های سنتی شده است. این در حالی است که در زندگی به شکل مدرن آن، برخی زوجین، حتی در اشتراک نقش‌های اصلی خانوادگی گوی سبقت را از دیگران ربوده و خواهان سهم بیشتری هستند. این ویژگی، در خانواده‌های مساوات طلب دیده می‌شود که در آن، قدرت تصمیم‌گیری در خانواده و تمام نقش‌های بزرگسالی در خانواده نظیر فراهم کردن، خانه‌داری

و مراقبت به صورتی برابر بین زوجین به اشتراک گذاشته می‌شود. از طرفی تعداد زوج‌هایی که در جهت برابری حرکت می‌کنند روزبه روز زیادتر می‌شود و شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهد اشتراک در نقش^۱ در حال تبدیل شدن به یک انتظار هنجاری^۲ است (ادگوک، ۲۰۱).

بحث و نتیجه‌گیری

زندگی شهری با الزامات آن در دهه‌های اخیر موجب بروز و افزایش برخی وقایع و پدیده‌های اجتماعی گردیده است. از جمله این وقایع و پدیده‌های اجتماعی «طلاق» است. شهر و زندگی شهری با توجه به شدت تحولات و تغییرات اجتماعی، فرهنگی و تکنولوژیکی که در آن روی می‌دهد، بر روابط اجتماعی افراد اثر می‌گذارد. در اثر این تحولات و تغییرات، الگوهای دیرین و ریشه‌دار معطوف به ایجاد، حفظ و تداوم روابط زناشویی تحت تاثیر قرار گرفته است. این تأثیر پا به پای افزایش حجم شهر و رشد بیشتر زندگی شهری، روابط اظهاری پیرامون زندگی زناشویی را به روابط ابزاری متمایل کرده است؛ این در حالی است که ازدواج که خود هدف و غایت رابطه‌ای است که بین زن و مرد شکل می‌گیرد، به سمت وسیله‌ای برای رسیدن به مقاصد دیگر متمایل یافته است.

در این میان، تغییر در نظام تقسیم کار در خانواده، زن را در کنار مرد به

1- Role sharing

2- Normative expectation

حوزه کار اقتصادی جامعه کشانده است. این تغییر در تقسیم کار، الزامات نقشی زن و مرد را دگرگون نموده است. حال برخلاف قبل، مرد تنها شخص نان‌آور خانواده نیست، بلکه زن هم این نقش را بر عهده گرفته است. براساس نقش‌های تخصصی در خانواده که در تقسیم کار قبلی زن و مرد به ترتیب به عنوان خانه‌دار و نان‌آور در نظر گرفته می‌شدند، اکنون این امکان فراهم شده است که زن هم می‌تواند نان‌آور باشد. در چارچوب خانواده، نقش‌های تخصصی نان‌آور - خانه‌دار برای مرد و زن موجب وابستگی متقابل آنها به یکدیگر می‌شد و از این رو این خود موجب ایجاد رابطه‌ی کارکردی میان زن و مرد می‌گردید. رابطه‌ی کارکردی زن و مرد با کاهش وابستگی متقابل آنها در اثر تداخل و تغییر نقش‌های تخصصی‌شان در نظام تقسیم کار جدید در خانواده دچار دگرگونی ساختاری شده است. زن که به لحاظ اقتصادی وابسته به مرد بود، اکنون امکان استقلال اقتصادی را به دست آورده است. اگر در گذشته وابستگی اقتصادی حاصل از نظام تقسیم کار قبلی، زن را علیرغم میل وی در برابر مشکلات ایجاد شده در زندگی زناشویی، مجبور به تداوم زندگی با مرد می‌کرد، اکنون استقلال اقتصادی زن، توانایی و آزادی عمل وی در هنگام بروز تعارضات و ناملايمات زندگی زناشویی را افزایش داده است. واکنش به تعارضات و ناملايمات زندگی زناشویی گاهی اوقات به شکل طلاق بروز می‌کند.

عدم وجود فرزند و کم تعداد بودن فرزندان در خانواده‌ها، تعلق

و دلبستگی روابط زناشویی را کم‌رنگ می‌کند. فرزندان بیانگر نوعی سرمایه‌گذاری اجتماعی - عاطفی در خانواده می‌باشند که وجود آنها موجب تحکیم روابط زناشویی می‌شود. با عدم و یا کمبود این نوع سرمایه‌گذاری، امکان بروز و رشد پدیده طلاق در جامعه افزایش می‌یابد. علاوه بر این، همچنان که ازدواج، دو شخص را به هم پیوند می‌دهد و آنها را در اجتماعی به نام خانواده ادغام می‌کند، فرزند (آن) به مثابه موادی است که مابین این دو شخص (زن و شوهر) ساختمان خانواده را مستحکم‌تر می‌کند. لذا با وجود فرزند، چسبندگی عناصر خانواده و در این رابطه بین زن و شوهر، رابطه زناشویی را بیشتر مستحکم می‌کند.

ارزش‌های مذهبی معطوف به زندگی زناشویی و تمسک به آنها در قالب هنجارهای رفتاری از جمله عوامل بازدارنده‌ی وقوع و رشد طلاق به حساب می‌آیند. از این جهت، هرچه امکان جذب افراد در اجتماعات مذهبی و نیز تنظیم رفتار آنها توسط باورها و اعتقادات مذهبی بیشتر فراهم شود افراد در بین رفتارهایشان باورها و اعتقادات مذهبی و حضور دیگران را در نظر می‌گیرند، لذا در نتیجه‌ی تنظیم رفتاری و ادغام آنها در این اجتماعات، رفتارهای خودگرایانه و آنومیک در آنها کمتر می‌شود. در این حالت، طلاق به عنوان رفتاری خودگرا و آنومیک و فارغ از در نظر گرفتن اعتقادات و نیز جدا بودن فرد از جمع دیگران، کاهش می‌یابد.

داشتن اطلاعات و شناخت کافی زن و مرد به هنگام ازدواج از جمله

عوامل مهم و قابل توجه در پایداری، استحکام و تداوم ازدواج است. این اطلاعات و شناخت با ساختار روابط اجتماعی که در جامعه شکل می‌گیرد ارتباط دارد. هنگامی که روابط دارای ساختار تفکیک شده‌اند، زن و مرد بنا به یک سطح روابط اجتماعی که با هم در محیط‌های متنوع و متکثر جامعه دارند، در تعامل قرار می‌گیرند. از آنجا که این سطح روابط اجتماعی که در محیطی مثل کار، تحصیل، تفریح و ... قرار دارد و بنا به این سطح زن و مرد با یکدیگر برای ازدواج آشنا می‌شوند، این آشنایی حامل اطلاعات و شناخت لازم و کافی نیست، زیرا که در هر یک از سطوح روابط اجتماعی دیگر به‌طور جداگانه وجود دارد. در جامعه تحول نیافته غیرصنعتی، به دلیل وجود روابط اجتماعی دارای ساختار تفکیک نشده (که بخش قابل توجهی از افراد هم در محیط‌های کار، همسایگی، تفریح و ... درگیر هستند) و منطبق بودن سطوح این روابط اجتماعی بر هم، دارای اطلاعات و شناخت کافی هستند. در مقایسه این وضع با جامعه در حال تحول و در حال تغییر وسیع کنونی، به علت تفکیک روابط اجتماعی، افراد فاقد اطلاعات و شناخت کافی از هم برای ازدواج هستند. از این رو عدم دارا بودن اطلاعات و شناخت کافی قابلیت وقوع طلاق را افزایش می‌دهد. استدلال نهفته در ارتباط بین داشتن اطلاعات و شناخت براساس مجموع سطوح روابط اجتماعی با طلاق این است که ویژگی‌های شخصیتی، رفتاری و ... زن و مرد برای یکدیگر آشکار و پیدا می‌شود. لذا این آشکاری و پیدایی ویژگی‌های مذکور جایی

برای اعتراض، اختلاف و مغبون شدگی در زندگی بعدی زناشویی به جا نمی‌گذارد.

در نهایت با توجه به یافته‌ها، راهکارهایی به شرح ذیل قابل اشاره‌اند:

- ۱- تقسیم کار و آموزش مهارت‌های ارتباطی درون خانواده
- ۲- همسانی فرهنگی، اجتماعی و مذهبی و ارتقاء آگاهی در این عرصه
- ۳- همبستگی خانوادگی از طریق فرزندان بیشتر و حضور مؤثر در خانواده برای فرزندان

منابع

- ◀ احمدی موحد، محمد. «شاخص‌های ازدواج و طلاق و بررسی تغییرات آن در کشور با تاکید بر آمارهای استانی طی سال‌های ۸۶-۸۱»، جمعیت، ش ۶۴/۶۳، (۱۳۸۷).
- ◀ امیر خسروی، ارزنگ. «مرور مقدماتی آمارهای طلاق ده ساله اخیر کشور»، جمعیت، ش ۳۵/۳۶، (بهار و تابستان ۱۳۸۰).
- ◀ بهرامی، سیاوش. بررسی جامعه‌شناسی عوامل مؤثر بر میزان گرایش به طلاق در شهرستان کرمانشاه، (پایان‌نامه کارشناسی ارشد، مازندران، دانشگاه مازندران، ۱۳۸۶).
- ◀ دل رحم، عزت الله. «آمارهای ازدواج و طلاق ثبت شده کشور در سال‌های ۱۳۷۱ تا ۱۳۷۸»، جمعیت، ش ۳۳/۳۴، (پاییز و زمستان ۱۳۷۹).
- ◀ رضایی، حاتم. بررسی و مقایسه نوع سبک‌های مقابله‌ای در مردان و زنان عادی با مردان و زنان متقاضی طلاق در شهرستان مریوان، (پایان‌نامه کارشناسی ارشد، تهران، دانشگاه علامه طباطبائی، ۱۳۸۶).
- ◀ سروستانی، رحمت‌الله. انسان و شهرنشینی، نامه علوم اجتماعی (۱۳۶۹).
- ◀ _____ انسان و شهرنشینی. نامه علوم اجتماعی. ج ۲، ش ۱، ۲۰۵، (۱۳۶۹).
- ◀ علیزاده، مرجان. «بررسی روند آمار ازدواج و طلاق های ثبت شده کشور از سال ۷۹ تا ۸۴»، جمعیت، ش ۵۵ و ش ۵۶ (۱۳۸۵).
- ◀ عیسی‌زاده، سعید؛ اسماعیل بلالی و علی محمد قدسی. «تحلیل اقتصادی طلاق»، مطالعات راهبردی زنان، ش ۵۰، (۱۳۸۹).
- ◀ قدسی، علی محمد. بررسی جامعه‌شناختی رابطه بین حمایت اجتماعی و افسردگی،

بازدارنده‌ها و تسهیل‌کننده‌های اقتصادی- اجتماعی طلاق

- (رساله دکتری جامعه‌شناسی، تهران، دانشگاه تربیت مدرس تهران، ۱۳۸۲).
- ◀ گلشن، صیاد. بررسی طلاق و عوامل اجتماعی - جمعیت شناختی مؤثر بر آن شهرستان خوی (پایان‌نامه کارشناسی ارشد، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۲).
- ◀ ملتفت، حسین. بررسی عوامل مؤثر بر گرایش زوجین به طلاق در شهرستان داراب، (پایان‌نامه کارشناسی ارشد، شیراز، دانشگاه شیراز، ۱۳۸۱).
- ◀ مهدی‌خانی سرو جهانی، لیلا. زنان و طلاق در اسلامشهر (پایان‌نامه کارشناسی ارشد، تهران، دانشگاه الزهراء، ۱۳۸۳).

- Adegoke, T. G. 2010. Socio-cultural Factors as Determinants of Divorce Rates among Women of Reproductive Age in Ibadan Metropolis, Nigeria , Stud Tribes Tribals, 8(2), 107-114.
- Baker,G.S 1981. A treatise on the family,Cambridge,Harward university press.
- Baker,G.S 1974. A theory of marriage, part 2; the journal of political economy, 82 (2), 22.
- Baker,G.S 1993. The Economic way of Looking at Behavior; the journal of political economy, 101(3) ,395.
- Bowlus,A.B; Seitz,N.S. 2002. Domestic violence, employment and divorce;the history of the family, 9 (17) 24-29.
- Brines,G & Joyner,K1999. The tines that bind: principals of cohesion

- in cohabitation and marriage, American sociological review, 64, 333-355.
- Bumpass, L.L., Martin, T.C. & Sweet, J.A. 1991. The impact of family background and early marital factors on marital disruption, journal of family issues, 12, 22-42.
 - Call, V.R.; Heaton, T.B. 1997. Religious influence on marital stability. Journal for scientific study of religion, 36, 382-392.
 - Cherlin, A.J. 1981. Marriage, divorce, remarriage, Cambridge: Harvard university press.
 - Cigno, A. 1991. Economics of family. Oxford University Press. 87.
 - De Graff, P.M.; Matthijs, K. 2006. Change and stability in the social determinants of divorce: a comparison of marriage cohorts in the Netherlands. European sociological review, 22(5), 561-572.
 - Emerson, M.O. 1996. Through thinned glasses: religion, world views, and attitudes toward legalized abortion. Journal for scientific study of religion, 35, 4-55.
 - Fischer, C.S. 1995. The subcultural theory of urbanism: a twentieth-year assessment, American journal of sociology, 101, 543-517
 - Fokkema, T.; Liefbroer, A.C. 2004. Employment and divorce among Dutch women born between 1903-1937. The history of the family, 9, 425-442.

- Greenstein, T.N 1990. marital disruption and the employment of married women, *journal of marriage and family*, 52, 657-676
- Haskey, J. 1996. Divorce and children :fact proven and interval between petition and decree, *population trends*, 84, 28-32
- Hogg, Michael & Vaughan, Graham M 2002. *Social Psychology*, 3rd ed, Prentice Hall.
- Jones, R.A. 1986. *Emile Durkheim; an introduction to four mager works*. Beverly Hills, CA; Sage publication, 82-114
- Kapinus, C.A. 2004. The effect of parents, attitudes toward divorce on offspring attitudes: gender and parental divorce as mediating factors. *Journal of family issues*. 25, 112-135.
- Kapinus, C.A.; Pellerin, L.A. 2008. The influence of parents, religious practices on young adults ,divorce attitudes. *Social Science Review*, 37, 801-814.
- Klizjing, E 1992. wedding in the Netherlands: first-union disruption among men and women born between 1928 and 1965, *European sociological review*, 8, 53-70.
- Lutfey, Karen and Jeylan Mortimer 2003. "Development and Socialization through the Adult Life Course." Pp. 183-202 in *Handbook*

of Social Psychology, edited by John DeLamater. New York Kluwer-Plenum.

- Marting, D (1994). dynamics in marriage and cohabitation: an inter-temporal life course analysis of first union formation and dissolution, amesterdam,thesis publishers, dissertation.
- Matthijs,K;Poortman,Annee-Rigt 2006.His or her divorce?The gendered nature of divorced and its determinants.European sociological review, 22(2),201-214.
- mcLanahan,S & Bumpass,L 1988. intergenerational consequences of family disruption, American journal of sociology, 94,130-152.
- Norton, A.J; Noorman, J.E 1987. Current trends in marriage and divorce among women. Journal of arriage and family.49, 33-40.
- Poortman,Anne-Rigt 2005.Women's work and divorce matter of anticipation? A research note. European sociological review, 21(3),301-309.
- Poortman,A.R & Klamijn,M 2002. women's labour market position and divorce in Netherlands: evaluating economic interpretations of work effect, European journal of population, 18, 175-202
- Sandstrom, Glenn 2011.Socio-economic determinants of divorce in

early twenty-century Sweden. The history of the family, 16, 292-302.

➤ Simmel, George 1965. secrecy and group communication, In : Parsons et al (Ed) Theories of society , The free press, 318-330

➤ South, S.J & Spitze, G 1989. Determinants of divorce over marital life course, American sociological review, 51, 583-590

➤ Stevenson, Betsey and Wolfers, Justin 2007. Marriage and Divorce: Changes and their Driving Forces, Journal of Economic Perspectives, 21(2), 27-52.

➤ Taylor, L.W. 2003. suicide as secondary deviance, A thesis in sociology, Texas Tech. University Press.

➤ Tzeng, J.M & Mare, R.D 1995. labour market and socioeconomic effects on marital stability, Social Science Research, 24, 329-351

➤ Waite, L.J; Lillard L.A. 1991. Children and marital disruption .American Journal of Sociology, 96, 930-995.